

رفع ابهام و دفع اتهام

مهدی عندلیب (عندلیب زاده)

در حین تنظیم این مقدمه^(۱) به کتابی برخورد کردم که از قول رکن الدین احمد بن محمد شیخ علاءالدوله سمنانی نوشته بود که حضرت حجت (ع) در حدود سیصد وفات کرده‌اند.^(۲) البته که این سخن در شیخ علاءالدوله که به قول نویسنده کتاب مزبور از معاریف عرفا است بسیار بعید به نظر می‌رسد زیرا که شیخ علاءالدوله علاوه بر اینکه اهل عرفان و تصوف و از عرفای بزرگ محسوب می‌شود، بی‌تردید از شیعیان^(۳) اثنا عشری که به اصل امامت و ولایت دوازده امام - سلام الله علیهم اجمعین - سخت معتقد است و شیخ بحدی در این عقیده پای بند بوده که از آمیزش با رجال اهل سنت و جماعت پرهیز داشته که این علامه نورالله شوشتری در این خصوص می‌نویسد که: «خدمت شیخ را در ایام انتظام در سلک امرای سلطان غازان با مثل امیر چوپان سلدوز و امیر نوروز بضرورت آشنائی واقع شد و این دو امیر از امرای سنی بودند و شیخ همیشه در صحبت ایشان گریزان بود و از تحف و هدایای

۱- کتابی که از نگارنده در دست تألیف و در شرف اتمام است.

۲- سدید السلطنه، سفرنامه سدیدالسلطنه، ص ۱۸۴.

۳- در آثار و تألیفات شیخ علاءالدوله این اعتقاد کاملاً هویدا و عشق به ائمه معصومین (ع) و ایمان به اهل بیت (ع) بوضوح آشکار است.

ایشان امتناع می نمود^(۱). « فلذا نسبت دادن وفات حضرت حجت (ع) به شیخ بسیار بعید و دور از انتظار است. مودّت و دوستی شیخ نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) و ولایت به ائمه اطهار (ع) تا حدی است که می گوید: «هر کس به مودت اهلبیت متحلّی نشود مؤمن نیست و هر کس بی محبت اهل بیت در مودت پیغمبر (ص) مکافات خیر می طلبد، محسن نیست. اما دوستی مردم به اهلبیت یا تقلیدی است و یا بر اثر نسبتهای صلبی و قلبی و حقّی و این بیچاره را من حیث التحقیق، نسبت صلبیه و حقّیه است.^(۲) » و از آنجایی که وجود حضرت مهدی (ع) و ظهور او پس از غیبتش در آخرالزمان با اراده حق جَل و علا، ریشه در اعتقادات مذهبی ما دارد و این سخن ناروا و بی اساس^(۳) مغایر با آن است. صرف نظر از عقاید شیخ در خصوص تصوّف و عرفان و نقد و نظری که از سوی مخالفان این عقیده مطرح می شود، ایجاب می کرد که در این خصوص حقیقتی اجمالی در اینجا گفته شود.

با مراجعه در آثار و تألیفات شیخ و در مباحث مربوط به خاندان عصمت و طهارت و موضوع امامت و ولایت بخصوص درباره حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف به جستجو پرداختیم و علی رغم اینکه این عبارت نامانوس و غیر مستند در کتاب عروه شیخ فقط یک بار آمده است، متقابلاً مطالب فراوان و اظهارات بی شماری در آثار قلمی و مصنفات او به چشم می خورد که ناقض کلام مزبور و نافی ادعای جعلی وفات حضرت حجت (ع) از زبان شیخ است که در اینجا نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم.

۱- علامه نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۳۵۵.

۲- از کتاب مصنفات فارسی شیخ به اهتمام نجیب مایل هروی، ص ۴۹.

۳- موضوع وفات حضرت حجت (ع) در سال سیصد از زبان شیخ علاءالدوله

(الف)

شیخ علاءالدوله درباره حضرت حجّت بن الحسن امام زمان - علیه صلوة المصلین - چنین می گوید: «عزیز بدان که مصطفی (ص) فرمود: از فرزندان فاطمه یکی که نام او نام من و کنیت او کنیت من، عالم پر عدل و داد کند؛ چنانکه پر ظلم بوده و هشت سال در جهان حکم به راستی کند و به روایتی ۹ سال. و این مهدی نزدیک من کسی باشد که از هر سه نطفه - مصطفی علیه السلام - برخوردار است و نام داشته باشد، لا غالباً و لا مغلوباً، یعنی از پدر و مادر باشد و آن نسبت نطفه صلیبی است و به اخلاق حمیده و انسانی متخلق باشد، لا غالباً و لا مغلوباً، یعنی اشداء علی الکفار، مرعی دارد و در شهوت و غضب از افراط و تفریط دور باشد. لایخاف لومة لائم، فی قول الحق، صفت او باشد. و آن به سبب نطفه قلبی است و به معارف و صفات ذاتی حق مخصوص باشد، لا غالباً و لا مغلوباً، یعنی در توحید غایی نباشد و محض حکمت داند و بیند و آن معارف به سبب نطفه حقی در اوست.

غرض از این بیان آن است که هر ده از ائمه اهل بیت یعنی حسن و حسین و زین العابدین و باقر و صادق و کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری زکی - علیهم السلام - از این هر سه نطفه نصیبی وافر بود و امیرالمؤمنین علی را علیه السلام - از نطفه قلبی و حقی بهره تمام بود؛ و - مهدی را علیه السلام و سلام - خاتم النبیین - از هر سه نطفه نصیبی اکمل و حظی وافر، من حیث الاعتدال، - لا غالباً و لا مغلوباً - خواهد بود و اگر در حیات است و غایب است، سبب غیبت او تکمیل بیان صفات است تا چنان شود که در حد اوسط افتد و از افراط و تفریط ایمن گردد و حق ثابت و اگر هنوز در وجود نیامده است بی شک در وجود خواهد آمد و به کمالی که بیان مصطفی است - علیه الصلوة و السلام - خواهد رسید؛ و دعوت او

شامل اهل عالم خواهد گشت و او قطب روزگار خود در مقام سلطنت خواهد بود^(۱)». در اینجا بدون هیچ توضیح و تفسیری تعارض مضامین فوق را با وفات حضرت حجت (ع) میتوان دریافت کرد.

(ب)

در صفحه ۲۳۵ همان کتاب چنین آمده است: «ای فرزند عزیز به یقین بدان که هرگز نشاید که در جهان مظاهر جمیع صفات حق نباشد از آنکه هر وجودی را ظلّی ضروری است. در جهان مصطفی - علیه التّحیة و السلام - ظلّ کامل جمیع صفات حق افتاده و وارثان او تا قیامت خلافت علی ثابت خواهند بود.» که در این بیان نیز استمرار مظهریت حق با وفات حضرت حجت (ع) که آخرین مظهر اتم صفات خدائی است، متعارض است.

(ج)

در صفحه ۳۴۸ همان مرجع چنین میخوانیم: عن ابی سعید خدری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله محدود السّماء والارض و عترتی اهل بیتی الا انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. یعنی از ابی سعید خدری نقل شده است که گفت: از رسول خدا که درود خدا بر او باد، شنیدم که می گفت در میان شما چیزی نهاده ام که اگر آن را به چنگ آورید، بعد از من هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا که در آسمان و زمین کشیده شده و عترت من و اهل بیت من. بدانید که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا اینکه در حوض کوثر به سوی من بازگردند. هر کس که گوینده لاله الا لله است و جوینده رضای محمد رسول الله اگر در این وصایا که صحت آن

کافه اهل اسلام را سخنی نیست، عمل نکند. محمدی نباشد و جز محمدیان کسی محبوب صمدیت نیست آخر نه بیان قرآن است: «قل ان کتتم تحبون الله فاتبعونی...» و اشاره حق است. حال با توجه به اینکه ولی عصر ارواحنا له الفداء آخرین حجت خدا از عترت و اهل بیت رسول خداست بی تردید وفات او موجب افتراق بین کتاب و عترت است و از آنجایی که تمسک به قرآن کریم نیز از طریق عترت حاصل می شود با فقدان عترت، چنگ زدن به قرآن نیز به معنای واقعی کلمه عملی نیست. فلذا در این صورت کسی محمدی نبوده و محبوب صمدیت نیز نخواهد بود. بنابراین وفات حضرت حجت (ع) با مفاهیم یادشده قابل جمع نبوده و تناقض آشکار دارد و بدیهی است که جمع دو قول متناقض از یک فرد متعالی دور از منطق است و قابل قبول نخواهد بود.

(د)

در صفحه ۲۹۲ کتاب *عروه لاهل الخلوۃ و الجلود* چنین آمده است: (به این معنی اشاره فرموده سرحلقه اولیاء و مقدمه عارفان و اتقیاء و وصیه الی یوم القیامة در خطبه بلیغه خود در *نهج البلاغه* که با کمیل بن زیاد رحمة الله می گفت: لا یخلی الله الارض من القائم بحجة یزرع العلوم فی قلوب اشباههم الاقلون عدداً الاعظمون اجراً الی آخره؛ یعنی خالی نگذارد حق تعالی زمین را از کسی که قائم باشد از نور حق و وجود مطلق به حجتی قاطعه و علم لدنی را در ساحت دل طالبان قابل به نور ذکر، زرع کند. آن نازنینان و باریک بینان بزرگترند از کسان دیگر از روی معنی و ثواب و کمترند از روی شمار و حساب. غائبانند از ملاحظه وجود و حاضرانند به دوام نور شهود. خاموشانند از غیر ذکر خدا). بدیهی است که اگر بنا باشد که حق تعالی زمین را خالی نگذارد از کسی که قائم به نور حق است و او جز

حجت خدا و امام عصر (ع) کسی نخواهد بود پس تحقق این واقعیت با وفات حضرت حجت (ع) سازگار نیست.

(۵)

در صفحه ۴۹۲ کتاب عروه چنین آمده است. فاذا جمعت السلطنة والولاية في شخص واحد ينتشر العدل في الظاهر والباطن و يصلح احوال الخلق في صورة والمعنى و يتنظم امر معاش الناس و معادهم على نحو الاكمل و الافضل و ارجو من الله ظهور المهدي الموعود الناطق به الحديث الصحيح المروي عن النبي الامي صلى الله عليه و سلم انه قال: لو لم يبق من العالم الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم لخروجه و قال المهدي من ولد فاطمه اسمه اسمي و كنيته كنيته يملك الارض و يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛ يعني اگر توفيق الهی نصیب گردد جمع می شود سلطنت و ولایت در یک شخص و به برکت او اصلاح می شود احوال خلایق در ظاهر و باطن و صورت و معنی بر وجه اکمل و افضل و امیدوارم ظهور مهدی موعود را که حدیث مصطفوی - علیه الصلوه و السلام - بدان ناطق است که فرموده: اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، خداوند آنروز را طولانی کند برای خروج مهدی (ع).

و اینک با توجه بر اینکه ظلم و ستم و فساد و تباهی جهان را فرا گرفته و محرومیت‌های فلاکت بار زندگی توده‌های دنیا را به نابودی تهدید می‌کند یأس و ناامیدی مطلق ناشی از سخن جعلی وفات حضرت حجت (ع) منتسب به شیخ علاءالدوله از یک سو و امیدواری جمع شدن سلطنت و ولایت در یک شخص (یعنی حضرت حجت (ع)) و اصلاح احوال خلایق... بر وجه اکمل و افضل از سوی دیگر در گفتار شیخ، سخت با هم در ستیز و تعارض هستند و جالب تر اینکه خود شیخ

اظهار امیدواری می‌کند در ظهور مهدی موعود. آیا این خود به تنهایی دال بر جعلی بودن ما نحن فیه نیست. مضافاً بر اینکه اگر وفات حضرت حجت از زبان شیخ قابل قبول و صحیح باشد در این صورت طولانی شدن عمر یک روز آخر دنیا برای خروج حضرت مهدی از قول پیامبر (ص) در کلام شیخ چه معنائی دارد. حال گذشته از مندرجات فوق دلایل زیر نیز ادعای ما را در جعلی بودن قول وفات حضرت حجت در آثار قلمی شیخ علاءالدوله اثبات می‌کند.

(یک) با توجه بر اینکه در میان شیعیان اثناعشری جهان که معتقد به امامت ائمه معصومین (ع) و مهدویت حضرت حجت بن الحسن بوده و آن حضرت را منجی عالم در آخرالزمان می‌داند، سابقه ندارد که کسی قائل به وفات آن حضرت باشد. بنابراین چگونه ممکن است، شخصی چون شیخ علاءالدوله با آن همه اخلاص و اعتقاد به امامان معصوم و ایمان به مهدی موعود و تمام لوازم آن قائل به چنین قول بی‌پایه‌ای باشد.

(دو) درج عبارت مجعول فوت حضرت حجت (ع) در کتاب عروه شیخ علاءالدوله شتاب زده و سست و بی‌پایه و جسته گریخته و بطور گذرا انجام شده است ولی متقابلاً مطالب دال بر وجود و حیات حضرت مهدی ارواحنا له الفداء و سایر مسائل مربوط به آن تأمل و با تفصیل بیان شده، بنحوی که ریشه در اعتقادات شیخ دارد تا جایی که خود شیخ با اطمینان کامل ظهور مهدی موعود را تمنا کرده و اصلاح امور خلائق را در پی ظهور آن حضرت آرزو دارد.

(سه) در میان انبوه مطالبی که در تألیفات و آثار قلمی شیخ درباره معارف اهل بیت و توصیف شجره طیبه و تعریف ائمه معصومین -علیهم السلام- و زندگی حضرت ولی عصر (ع) واستقرار حکومت الهی و گسترش عدل و داد در آخرالزمان بوسیله

حضرت مهدی (ع)، نگارش یافته است، عبارت نامأنوس وفات حضرت حجت (ع) مانند وصله‌ای ناجور خود را نشان می‌دهد به نحوی که بسهولت قابل تمییز بوده و جعلی بودن آن بر کسی از فرزندگان پوشیده نیست.

چهار) اگر این سخن ناروای جنجال برانگیز از شیخ علاءالدوله بود ایجاب می‌کرد که در زمان خود شیخ از سوی علماء امامیه مورد شدیدترین حملات و اعتراضات قرار گرفته و مکاتبات و مشاجراتی در این خصوص جریان یابد همان گونه که در مسائل دیگر علمی و کلامی چون مکاتبات شیخ با عبدالرزاق کاشانی، شارح *فصوص الحکم* و *منازل السائرین* که به ثبت رسیده است^(۱). ولی نه تنها از اعتراضات در تذکره‌ها اثری نیست بلکه بعضاً از شیخ جانبداری کرده و به توجیه کلام او پرداخته‌اند^(۲). و از آنجایی که سکوت علما در این خصوص موجه نبوده و قابل قبول نیست، باید بپذیریم که در اصل چنین چیزی نبوده و خروج موضوعی دارد.

پنج) بر کسی از اهل نظر پوشیده نیست که شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی که از بزرگان عرفا بوده است مریدان و هواداران زیادی چه در زمان خود و چه بعد از وفات خود داشته است و هم اکنون نیز در بلاد مختلف جهان ارادتمندان فراوانی دارد، اگر قول وفات حضرت حجت (ع) از کلام شیخ باشد، لازمه‌اش این است که در میان مریدان او نیز چنین عقیده‌ای یافت شود حال آنکه نه تنها در میان آنان چنین نظریه‌ای وجود ندارد، بلکه طرفداران شیخ متفق‌القول این اتهام را مردود دانسته، حتی از بیان کردن آن نیز شدیداً استنکاف می‌کنند و آن عارف بزرگ را از این تهمت پاک و مبرا می‌دانند. پس باید اذعان نمود که یا به قول علامه قاضی نورالله شوشتری

۱- از کتاب مصنفات فارسی شیخ به اهتمام نجیب مایل هروی

۲- رجوع شود به: کتاب مجالس المؤمنین علامه قاضی نورالله شوشتری، ص ۱۳۶.

در مجالس المؤمنین امر مشتبه شده و این جمله از روی تشابه اسمی و اشتباه لفظی در عبارات شیخ رقم خورده است و یا اینکه بدخواهان و مخالفان شیخ آن را جعل و در نوشتار او الحاق نموده‌اند. به هر تقدیر از نظر ما بدون هیچ ابهامی، عبارت مورد بحث دربارهٔ وفات حضرت حجت بن الحسن (ع) از زبان شیخ علاءالدوله که در تألیفات او آمده است، کلامی نامانوس و زاید و مردود است؛ زیرا که این سخن مجعول ضمن اینکه با سیاق کلام شیخ در آثار قلمی وی ناهماهنگ است، با عقائد او در خصوص حضرت مهدی موعود (ع) نیز ناسازگار بوده و مغایرت دارد. و بی‌تردید شیخ علاءالدوله از این اتهام مبرا خواهد بود والله اعلم بحقایق الامور.

در اینجا لازم است که به مطلبی از مقدمهٔ کتاب چهل مجلس شیخ علاءالدوله که مناسب این مقام است، اشاره کنیم به این ترتیب که استاد نجیب مایل هروی در مقدمهٔ آن کتاب چنین می‌گوید: «... که در میان فرقه‌ها و نحله‌های شیعی پیروان فرقه‌ای که به فوت حضرت حجت (ع) قائل بوده‌اند، وجود داشته است و ظاهراً بر اثر گذشت زمان و حقیقت و رسمیت یافتن مذهب محققه اثنا عشریه، پیروان آن فرقه کمتر شده‌اند و آراء و عقاید آنان فراموش شده است. سندی که نگارنده برای این سخن دارم تعریفی است که ابو عبدالله محمد فرزند احمد خوارزمی از دانشمندان سدهٔ چهارم ذیل کلمهٔ رجعت آورده است، به این قرار: «الرجعة عند بعض الشیعه رجوع الامام بعد موته و عند بعضهم بعد غیبه». از این تعریف رجعت استنباط می‌شود که گروهی از شیعیان با آنکه به فوت حضرت حجت (ع) قائل بوده‌اند، هرگز عیاداً بالله منکر مهدویت نبوده و نشده‌اند.^(۱)

بدیهی است که رجعت و ظهور در ما نحن فیه دو مقوله جدای از هم است

۱- به نقل از مناظر المحاضر للمناظر الحاضر، تصحیح محمد مخلصی.

که اولی به کسی اطلاق میشود که از دنیا رفته باشد و دوباره زنده شده و به دنیا باز گردد و دومی مربوط به کسی می شود که در قید حیات است ولی از دیده ها پنهان گردیده و زمانی آشکار می شود. حال اگر بخواهیم رجعت و ظهور هر دو را به حضرت حجت (ع) ارتباط دهیم، نتیجه این است که آن حضرت وفات کرده و دوباره زنده شده و رجعت کرده و در پی آن غائب شده و زمانی که خدا بخواهد برای تشکیل حکومت عدل الهی ظهور خواهد نمود که در این صورت هم رجعت و هم ظهور درباره آن جناب مصداق پیدا می کند. حال آن که در میان محققان تاریخ گذشته ما سراغ نداریم کسی را که قائل به چنین تصویری بوده و حضرت ولی عصر را جزء رجعت کنندگان به معنای فوق الذکر قلمداد کرده باشد. پس با توجه بیشتر و نگرشی عمیق تر چنین به دست می آید که معنای سند ارائه شده از ابو عبدالله محمد خوارزمی غیر از آن است که استاد مایل هروی از آن استنباط کرده است؛ زیرا نظر به اینکه سند مزبور درباره رجعت است و آنچه که از متون دینی به دست می آید رجعت کنندگان کسانی غیر از ولی عصر (ع) هستند. بنابراین جمله رجوع الامام در سند نیز به امام دیگر غیر از حجت بن الحسن (ع) مربوط می شود زیرا کسی که در قید حیات است رجوع به دنیا دوباره او صادق نیست؛ فلذا معنای عبارت سند یاد شده چنین است که: بعضی از شیعیان قائل به این هستند که رجعت کنندگان بعد از غیبت و هم زمان با ظهور حضرت حجت (ع) می آیند و بعضی دیگر قائلند که رجعت بعد از وفات که پس از ظهور و استقرار صلح جهانی خواهد بود، انجام می پذیرد و مشخصاً موضوع رجعت به امامان معصوم از اجداد طاهرين آن حضرت و خاندان عصمت و طهارت - عليهم صلوة المصلين - و گروهی از شیعیان ارتباط دارد. ضمن این که عده ای از ستمگران سرشناس تاریخ نیز جهت انتقام گیری باید

به دنیا بازگردانده شوند و طبق روایات وارده اولین شخصیتی که به دنیا بازگشت می‌کند حضرت امام حسین علیه‌السلام است که به دلیل شاخص بودن واقعه کربلا در طول تاریخ و مظلومیت فوق‌العاده سیدالشهداء و اهل بیت آن حضرت در این واقعه و انتقامی که باید در رجعت راجع به قتل کربلا اعمال شود، آن حضرت پیش‌آهنگ بازگشت‌کنندگان و شاخص در جریان رجعت خواهد بود. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که جمله رجوع «الامام» در سند مذکور و در بیان ابو عبدالله محمد خوارزمی طبق مراتب فوق به حضرت امام حسین علیه‌السلام تعلق دارد و بالمآل معنای آن چنین خواهد بود: «رجعت در نزد بعضی از شیعیان بازگشت امام حسین (ع) بعد از وفات حضرت حجت سلام الله علیه (یعنی وفات بعد از ظهور) و در نزد بعضی از شیعیان رجعت بعد از غیبت (هم زمان با ظهور) خواهد بود». و علت تقدّم جمله «بعد موته» بر جمله «بعد غیبت» این است که پس از استقرار حکومت عدل الهی به وسیله حضرت مهدی موعود - ارواحنا لثراب مقدمه الفداء - و پایان زندگی کوتاه او که به نقل بحار الانوار مرحوم مجلسی - اعلی الله مقامه الشریف - آن حضرت ۱۹ سال در قید حیات خواهد بود و جمله «بعد موته» به همین زمان ارتباط دارد و با توجه به اینکه هنوز زندگی دنیا ادامه می‌یابد و در چنین وضعیتی و هنگام وفات حضرت ولی عصر (ع) جهت تحویل و تحوّل و دایع امامت و تداوم حاکمیت عدل الهی نیاز مبرم به حضور امام معصوم طبق معارف الهی ما بیشتر احساس می‌شود، چراکه بنا بر این است که لحظه‌ای جهان بدون حجت نباشد و به این دلیل است که طبق سند فوق‌الاشعار از کلام خوارزمی گروهی از شیعیان معتقد به رجعت امام حسین (ع) بعد از وفات حضرت حجت (ع) هستند و بدون تردید اگر به متن نسخه اصلی سند یاد شده مراجعه و به جملات قبل و بعد آن که در اینجا مشخص نیست توجه و

بازنگری شود، قطعاً نظریه ما را تأیید می‌کند، که در میان شیعیان اثنی عشری جهان که به مهدویت امام مهدی سلام الله علیه ایمان دارند کسی قائل به فوت آن حضرت قبل از ظهور نبوده و قول مجعول وفات او تصور باطل و کلامی است که رجحاً بالغیب پرتاب شده و سندی قابل اعتنا درباره آن وجود ندارد. والسلام علی من ینخدم حق لذات الحق.

